

و کارگرا. ولی من خونم به جوش اومده بود. می خواست من رو بکشونه توی مغازش. اما من داد می زدم و می گفتم مثل دختر بچه ها پشت مادرم پنهان نشه. اون شب وقتی رسیدم خونه زنم گفت که مادرم زنگ زده و گفته برم خونه شون. می دونستم که ماجرا از کجا آب می خوره. رفتم خونه مادرم. نصیر هم اونجا بود. من رو که دید سمتم هجوم آورد. مادرم جیغ می زد و پدرم عصایش را می کوبید زمین. گفتم بذارید ببینم چه غلطی می خواد کنه. بهش گفتم تو آگه وجود داشتی که زنت آدم حساب می کرد. نصیر همیشه با زنتش مشکل داشت. زنتش براش تره هم خرد نمی کرد. براش گرون تمام شد که مشککش را توی روش زدم. اون روز هیچ حرف درست حسابی نزدیم. همدیگر رو فحش کش کردیم. اما از اون به بعد دیگه شدید جن و بسم... حتی وقتی آقا جان مرد، در مراسمش یک طوری می رفتیم و می اومدیم که همدیگر رو نبینیم. بعد هم که نصیر رفت و دیگه ندیدمش.»

سرهنگ از او خواست فهرستی از اموال پدرش تهیه کند. منصور پرسید این سوال ها چه ربطی به گم شدن مادر و خواهرش دارد و سرهنگ باز هم جوابی نداد. گفت پرونده می رود دادسرا. شاید آنجا باز پرس لازم بداند همه اینها در پرونده باشد.

منصور از کلانتری خارج شد. روزیه و ریحانه داخل آمدند که ماجرای نامه را ضمیمه پرونده کنند. همان نامه ای که انگار می خواست آب پاکی را روی دست آنها بریزد.

اما ده دقیقه نشده بود که منصور برگشت. قیافه اش مثل کسانی بود که از کره دیگری آمده اند و به هیچ زبان زنده زمین آشنا نیستند. اصواتی از دهانش خارج می شد: «پسرم، پزشک، طرح، بیمارستان کرمانشاه.»

یکدفعه حالت تشنج پیدا کرد. خرخر می کرد و دست و پایش بی اراده به اطراف بدنش پرت می شد. ولو شده بود کف کلانتری.

ریحانه بالای سرش نشسته بود و توی صورتش می زد و صدایش می کرد. روزیه زیر سرش را گرفته بود.

مردم به اوژانس زنگ زدند.

موبایل منصور باز داشت زنگ می خورد. روزیه جواب داد. فقط گفت بله. بعد قطع کرد و تکیه داده بود به دیوار. دستش را گذاشت روی گلویش و انگار به سختی نفس می کشید. چشم هایش بسته بود و هرچه ریحانه صدایش می زد انگار نمی شنید.

ریحانه می کوبید تخت سینه اش و گریه می کرد. روزیه چشم هایش را باز کرد و زنتش را هل داد. یک راست رفت در اتاق رئیس کلانتری.

سرباز به روزیه می گفت صبر کند. روزیه گوشش بدهکار نبود. در چارچوب در ایستاد و گفت: «به عموم گفتن که یه نفر سر پسرش رو بریده. جسدش توی پارکینگ بیمارستان محل کارش هست.»

روزیه این را گفت و نشست روی صندلی و سرش را میان دستانش گرفت.

سرهنگ از جایش بلند شده بود و همه کسانی که در اتاق بودند با دهان نیمه باز نگاهشان روی صورت همدیگر گره خورده بود.



قسمت چهارم

پس از دستگیری

آنچه گذشت: پیرزنی که فرزندان و نوه هایش او را مامان ناز صدا می زدند، دو ماه قبل یکدفعه غیبش زده. دخترش فروغ که سعی می کرد ردی از مادرش پیدا کند ناگهان خودش هم ناپدید شد. ریحانه دختر فروغ به کمک پدر، همسر و دایی اش به نام منصور دنبال مادر و مادر بزرگش می گردند.

منصور در کلانتری مشغول توضیح دادن اختلاف قدیمی خود با برادرش است. برادری که از چند سال قبل در کانادا زندگی می کند. از سوی دیگر ریحانه و روزیه بر گه ای پیدا کردند که در آن نوشته شده بود، مادرشان بر نمی گردد.

فاطمه شیخ علیزاده

تیش

«من رو کشتوندین اینجا که قصه حسین کرد شبستری بگم؟ الان موضوع اصلی کدومه؟ دعوی من با برادرم یا گم شدن مادر و خواهرم؟»

منصور ایستاده بود و سرهنگ به او زل زده بود.

منصور کف دستانش را به هم می زد انگار دارد آرد می تکاند: «برادرم برابرم مرده. تموم شده. تموم.»

سرهنگ به او هشدار داد که موظف است به تمام سوالات پلیس پاسخ دهد.

منصور نشست. پره های بینی گوشتالودش باز و بسته می شد. چشمانش را بست و نفس عمیقی کشید و گفت: «آقا جان ملاک بود. تا دلتون بخواد زمین داشت و خونه و باغ. می گفت اون وقت این زمینا ارزشی نداشته. می خریده و روی سند اونا وام می گرفته. هرازگاهی سر و کله شهرداری پیدا می شد و می گفت فلان زمین رو به فلان قیمت بفروشید. بعد

هم وسط زمینی که ما نمی دوستیم تا اون زمان وجود داشته، یه مرکز تجاری سبز می شد و بالا می رفت یا یه پارکینگ طبقاتی جا خوش می کرد. پدر خدایا می رزم برای خودش بیاوبرویی داشت. اما برادرم سیرمانی نداشت. سر همین هم هیچ وقت با هم میانه خوبی نداشتم.»

پوزخند تلخی گوشه لبش بود: «اگر هم می خواست بی صدا بشینه، زنت هیزم می ریخت توی آتیش طمعش. آخرین بار هم سر همین دعوا مون بالا گرفت.»

سرهنگ گفت: «سر خانم برادرتون؟»

نه سر طمع برادرم. آقا جان ناخوش بود. گوشش درست نمی شنید. بد اخلاق شده بود. دکترها می گفتن علائم شروع آلزایمر رو داره. درست هم می گفتن. دیگه بازار نمی رفت. چند دهانه مغازه در بازار پلاستیک فروشا داشت. همه را اجاره داد و قرار شد اجاره ها را تقسیم کنیم. اما برادرم گریه می رقصوند. مثل شیطان رفته بود توی جلد مادرم و می گفت لا اقل دو تا از بهترین مغازه ها باید به نامش بشه. برای خودش حساب و کتاب به هم می بافت. می گفت فلان موقع وام گرفتم و خرج مغازه ها کردم و برای همین حق منه که در ازای اون، مغازه ها رو به نامم کنید. ما که نه وامی دیده بودیم و نه پس دادنی.»

یک نفر در را باز کرد و داخل اتاق آمد و چیزی در گوش سرهنگ گفت. سرهنگ گفت الان تمام می شود.

بعد رو به منصور گفت: برید سر اصل مطلب.

منصور گفت: یک روز وسط بازار جلوش رو گرفتم. نصیر خیلی دلش می خواست آبروداری کنه. نمی خواست جلال و جبروت تو خالی اش شکسته بشه جلوی مستاجرا



آقا جان ناخوش بود.

گوشش درست

نمی شنید. بد اخلاق

شده بود. دکترها

می گفتن علائم شروع

آلزایمر رو داره. درست

هم می گفتن. دیگه

بازار نمی رفت. چند

دهانه مغازه در بازار

پلاستیک فروشا

داشت. همه را اجاره

داد و قرار شد اجاره ها را

تقسیم کنیم. اما برادرم

گریه می رقصوند



اعلام مفقودی

باتوجه به اینکه قرارداد ۶۸۳ مورخ ۷۵/۱۲/۲۸ (نسخه طرف قرارداد) مربوط به شرکت شهرک های صنعتی تهران و شهرک صنعتی عباس آباد به شماره قطعات 18A-۲۰۲/۵ مساحت ۲۰۲/۵ مفقود شده است، لذا از تاریخ ۹۹/۰۲/۱۰ از درجه اعتبار ساقط می باشد.

سند برگ سبز خودرو کیا تیپ ریو، مدل ۲۰۱۵، رنگ مشکی، به شماره انتظامی ۱۶۱۴۷ منطقه آزاد انزلی، شماره موتور G4FAESV50492 و شماره شاسی KNADN512DF6977916 به نام حمیدرضا مولائی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز خودرو ریو، مدل ۱۳۸۶، رنگ سفید روغنی اینجناب محمدقاسم اسدی صادقی آذر به شماره شاسی NAS61002281137255 و شماره موتور 1035531 و شماره پلاک ایران ۶۸ - ۸۸۶ م ۴۹ مفقود و فاقد اعتبار می باشد.

برگ سبز و سند خودرو پژو ۲۰۶، مدل ۱۳۹۳، به رنگ سفید، به شماره انتظامی ۳۸۷ ل ۵۶ - ایران ۱۳، شماره موتور 163B0122960، شماره شاسی 588258NAAP13FEXEJ، به نام ضحیه شفیع زاده مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز و سند کمیانی و پنجاق خودرو سواری کیا CERATO2000، مدل ۱۳۹۶، به رنگ سفید، به شماره انتظامی ۲۴۹ د ۹۱ - ایران ۶۷، شماره موتور G4KD/GH569580، شماره شاسی NAS621200H1023958، به نام احسان عرب صادق آبادی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند مالکیت سواری خودرو ام وی ام تیپ X33 مدل ۱۳۹۳ به رنگ سفید روغنی شماره موتور MVM484FAD028088 شماره شاسی NATGBAXK4D1028123 شماره پلاک ایران ۸۴ - ۲۴۶ س ۳۷ به نام مصطفی صفا مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.